

گفتاری از دکتر سعید زیباکلام

# شمشیر دولبه آرمان‌طلبی و عدالت‌خواهی دانشجو



هنگامی که به دانشجوی دکتری می‌رسیم وی دیگر هفت کفن را به لحاظ انگیزه‌مندی و شور دانشجویی پوسانده است. اگر دانشجوی ارشد عموماً در حال احتضار باشد دانشجوی دکتری تمام کرده است! اگر دانشجوی ارشد به تعبیر مرحوم دکتر شریعتی، به رکوع رفته و آنجا مانده است. دانشجوی دکتری علی‌العموم چنان‌بر سجده ملاحظاتی و مصلحت‌اندیشی‌های آرمان‌کش و برآوردن نیازهای ملموس زندگی افتاده است که امید برخاستن وی قریب به محال به نظر می‌آید.

با توجه به دورنمایی که خانواده و مدرسه و سایر نهادهای اجتماعی برای وی ترسیم کرده‌اند و با توجه به اینکه وی در دو سه سال پیش از ورود به دانشگاه بیشتر مشغول فراگرفتن تکنیکی به نام تست‌زنی بوده و تقریباً هیچ وقت و فرصت و امکانی برای وسعت‌بخشیدن به افق‌های بینشی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و تاریخی در اختیار نداشته است تا به موازات فراگیری آن تکنیک بتواند ابعاد وجودی و فکری خود را با مطالعات غیرموظف اما فرهنگ و شخصیت‌ساز، تقویم و تحکیم کند دانشجویی ما در سال اول بیش از هر چیز گیج و متحیر است.

حیرت‌زده است برای اینکه با توجه به پیش‌زمینه بسیار متعالی که از نقش معرفت‌بخش، شخصیت‌ساز، و فرهنگ‌ساز دانشگاه داشته، اینک به هر چهره و ساحتی از حیات دانشگاهی که می‌نگرد با تعارضاتی آشکار مواجه می‌شود: کلاس درس و جزوه‌های بیست‌سی صفحه‌ای اغلب کهنه و بی‌انگیزگی یا کم‌انگیزگی اساتید از طرفی، و اظهارات و ارزیابی‌های اغلب دانشجویان درباره درس و جزوه و امتحان و نمره و اسنادید خوش‌نمره از طرفی دیگر، نقش معرفت‌بخشی دانشگاه را بشدت زیر سؤال می‌برد. همین عوامل و پدیدارها به انضمام روابط میان دانشجویی از طرفی، و میان دانشجویان و اساتید از

مفهومی، مراد از دانشجو در واقع دانشجویان است و بنابراین در پاسخ باید بگویم که دانشجو عبارتست از قشر یا طبقه‌ای که برای ورود به دانشگاه باید از موانع چندی عبور کند که مهم‌ترین آنها مانع کنکور است. مانعی که برای عبور از آن وی و در بسیاری از خانواده‌ها، سایر اعضای خانواده می‌باید ملاحظاتی را اعمال کنند و زمینه‌سازی لازم را فراهم نمایند. با توجه به اهمیت فوق‌العاده و بسیار ممتازی که در عموم خانواده‌ها و نیز مدارس به عبور از این مانع و ورود به دانشگاه داده می‌شود فضای بسیار منحصر بفردي برای وی پیش از ورود به دانشگاه ساخته می‌شود. دورنمایی که از دانشگاه به تصریح و بیشتر به تلویح برای وی ساخته می‌شود، از آن بُعدی بسیار مهم و جدی و کارساز و پرتلاش برای کسب علم و معرفت ایجاد می‌کند. (۳) معبدی که در آن ساعتی به کسب معارف و فضائل خواهد پرداخت و شخصیتی برای خود ایجاد خواهد کرد که در جامعه مورد تکریم و تعظیم باشد و بتواند منشأ خیر و خدمتی به جامعه و وطنش باشد.

در سال اول ورود به دانشگاه، وی روی هم رفته و به لحاظ تجارب اجتماعی-سیاسی همان بچه محصلی است که تا چندین ماه پیش، بیشتر اوقاتش و هم‌ و غمش مصروف تست‌زنی در مدرسه و خانه و احیاناً کلاس کنکور می‌شده است.

سخن خود را با کالبدشکافی و تحلیل مفهومی «دانشجو» شروع می‌کنم زیرا آرمان‌طلبی و عدالت‌خواهی دانشجو حاوی عناصری است که نخستین آنها دانشجویست. اولین سؤالی که باید از خود کنیم این است که «دانشجو» کیست؟ و یا دانشجو چگونه وجودی دارد؟ برای دانشجو شاید بتوان ابعاد وجودی متعدد و فراوانی قائل شد. در اینجا به سه مورد بسنده می‌کنم. نخست اینکه دانشجو وجودی جامعه‌شناختی دارد. دوم عبارتست از وجودی اقتصادی-سیاسی و سوم وجودی قلبی، عمیق و درونی. بنابراین ابتدا مفهوم دانشجو را با توجه به این سه وجود تحلیل خواهیم کرد و سپس می‌پردازیم به تحلیل مفهومی مفهوم نشاط و آرمان‌طلبی عدالت‌خواهی (۲) یا همان زنده‌دلی و انگیزه‌مندی.

ابتدا با وجود جامعه‌شناختی دانشجو شروع می‌کنیم و سؤال می‌کنیم وی در دانشگاه اصولاً مشغول به چه نوع کاری است؟ از چه مولفه‌ای عبور کرده تا به دانشگاه راه یافته است؟ جامعه کوچک خانواده و خویشان و دوستان، وی را چگونه می‌بینند و از او چه انتظاراتی دارند؟ وی چند سال در دانشگاه حضور دارد؟ پاسخ به این قبیل سؤالات کار چندین دشواری نیست و به‌ویژه شما دانشجویان می‌توانید با کمی تأمل خود به آنها پاسخ دهید. نیازی به یادآوری نیست که در این تحلیل

فصل سوم از دفاع مقدس تا سوم تیر

چشم‌انداز چهره‌ی  
از شرف زندگی و غریب‌زدگی تا انقلاب اسلامی



طرفی دیگر، نقش شخصیت‌سازی و نیز فرهنگ‌سازی دانشگاه را نیز برای وی بسیار تیروماتر می‌کند. گنج و متحیر می‌شود که دانشگاه چگونه جایی است؟ آن جایی که سال‌ها آرزویش را می‌کشیدیم و خانواده و خویشان بویژه در طول یکی دو سال اخیر همواره دستی‌مشوقانه بر پشتمان می‌کشیدند و زحماتمان را تحسین می‌کردند، همین است؟ دانشجو سال اول را عمدتاً در کشاکش میان آن دورنمای متعالی و این واقعیت برآفتاب غیرمتعالی بسر می‌برد، کشاکشی که در نهایت به فروریختن افسانه‌ها و اسطوره‌هایی درباره دانشگاه، به مثابه معبد علم و دانش و فرهنگ و فضیلت می‌انجامد.

از سال دوم است که وی فراغ‌یالی از آن تحقیر و شگفتی می‌یابد. وی اینک نه تنها از آن کشمکش‌هایی یافته بلکه تکنیک بسیار ساده طی طریق درس خواندن و موفقیت را هم فراگرفته است: کپی کردن جزوه درسی از روی یادداشت‌های یکی از بچه‌های شیرخوار و تلاش برای حفظ کردن در یکی دو سه شب قبل از امتحان، و گرفتن نمره‌ای بالا از استاد باحال اما قدری کم‌سواد و قدری بیشتر کم‌انگیزه، بنابراین در سال دوم است که دانشجویان چندان دغدغه امتحان و درس و قبولی ندارند و تدریجاً مجال می‌یابند که در بایندت‌های نام بسیج دانشجویی، انجمن اسلامی، کانون اندیشه، دفتر تحکیم، و غیره چگونه موجوداتی هستند و می‌خواهند چه کنند. گمان نمی‌کنم، بویژه برای دوستان دانشجو، دشوار باشد که دریابیم دانشجوی در سال دوم و سوم است که فراغ بال فکری دارد که دریابد در کجای جامعه قرار دارد. فرصت دارد به جلسات برخی از این تشکل‌ها سری بزند، روزنامه‌های بخواند و به توصیه دوست دانشجویی و یا بواسطه جاروجنگالی برس موضوعی یا رجلی، یکی دو سه جلد کتابی هم بخواند، قدری تأمل کند که من کیستم؟ و اینجا چه می‌کنم؟ و در آینده به کجا خواهم رفت؟ و تا آخر عمر به چه کاری مشغول خواهم شد؟ و چه رسالت اجتماعی - سیاسی‌ای دارم؟ و آن رسالت را بر اساس کدامین ارزش‌ها و بینش‌های بنیانی می‌خواهم احاطه کنم؟

از موارد معدود یا استثنا که بگذریم عموم دانشجویان، به نظر بنده، به علی که بواسطه همین تحلیل مفهومی آشکار خواهد شد، در سال دوم و سوم روی‌هم‌رفته در این حال و هوای سر می‌برند.

و اما در سال چهارم، اغلب، و نه همگی، دانشجویان یا در پی آماده کردن خود برای کنکور ارشد هستند و یا در فکر رفتن به نظام‌وظیفه و سپس یافتن کاری و بعد هم امر خیر ازدواج. داستان دخترها از این‌جا به بعد تفاوت‌های مهمی می‌کند که مع‌الاسف یا نهاد‌های تصمیم‌گیرنده و سیاستگذاری مانند شورایی انقلاب فرهنگی، شورایی گسترش و امثال آنها، هیچ توجهی به آن ندارند و یا فقط دارند لیکن بیم آن دارند که تمجید و تحسین و تملق‌های بونسکو و اتحادیه اروپا و ایالات متحده را از دست بدهند. دخترها که با مصیبتی به نام نظام‌وظیفه مواجه نیستند، بیشتر متوجه ادامه تحصیل می‌شوند و یا به فکر یافتن کاری می‌افتند، و به هر حال عموماً دست‌بازی دارند در انتخاب، زیرا صرف‌نظر از ماجرای نظام‌وظیفه، اساساً وظیفه‌نا‌آوری ندارند. در مجموع، پسرها یا دنبال ادامه تحصیل، نظام‌وظیفه و ازدواج هستند و دخترها نیز یا در پی ادامه تحصیل می‌افتند و یا کار و ازدواج. حاصل دل‌مشغولی‌ها و دغدغه‌های دانشجو در سال چهارم به نحو بارز و فزاینده‌ای از سوالات بنیانی من کیستم و چگونه باید زندگی کنم و چرا، منعطف و بسوی حاجات ملموس‌تر زندگی معطوف می‌شود. حاصل جمع این تغییرات عبارتست از اینکه در مجموع دانشجو از آن حال و هوای فراغ‌یالانه آرمانی جدا می‌شود.

اگر اینک بخواهیم نگاهی فوقانی و جمع‌بندی بدین چهار سال بیفکنیم، خواهیم دید که دانشجو سال اول بیشتر در حال جذب و هضم شرایط جدید، انطباق با آن، و فائق آمدن بر تجاری است که غالباً غیرمنتظره و حیرت‌انگیز است. و در سال چهارم، بیشتر در پی نیل به تحقق نیازهای ملموس خود دارد. و در نهایت، این تنها در سال دوم و سوم است که دانشجو به مقدار قابل توجهی به آن تصور آرمانی دانشجو نزدیک

می‌شود. لذا هنگامی که درباره جنبش دانشجویی، مبارزات دانشجویی، و فعالیت‌های دانشجویی سخن می‌گوییم باید به خاطر داشته‌باشیم که روی‌هم‌رفته درباره دو سال صراحت می‌کنیم، و این «روی‌هم‌رفته»، یعنی این روند کلی دارای استثنائاتی نیز هست. لیکن این استثنائات دو طرفه است: از طرفی امکان دارد دانشجویانی یافت شوند که در سال اول هم آمادگی‌هایی برای فعالیت‌های جمعی داشته‌باشند و ایضا امکان دارد در سال چهارم کسانی یافت شوند که ضمن تمهید و تدارک برای تحقق نیازهای ملموس‌تر زندگی، مشارکتی نه چندان فعال و پر حجم در فعالیت‌های دانشجویی داشته‌باشند. لیکن از طرفی دیگر نیز این امکان وجود دارد که دانشجویانی نه تنها در سال اول آگاهانه هیچ نوع فعالیت جمعی دانشجویی نشوند که در سال‌های بعد هم نه‌نیز. لیکن این موارد استثنائی در مجموع درصد پایینی را تشکیل می‌دهند و روند کلی رفتار جمعی دانشجویی همانست که عمدتاً در سال‌های دوم و سوم ظهور می‌کند.

و اما دانشجویان ارشد! داستان در مورد این قبیل دانشجویان روی‌هم‌رفته شکلی شسته‌رفته‌تر دارد: آنها نوعاً در فعالیت‌های دانشجویی شرکت نمی‌کنند، خواه فعالیت‌ها جنبه فرهنگی و هنری ملایمی داشته‌باشند و خواه جنبه اجتماعی - سیاسی مبارزاتی پر جنب‌وجوش. این قبیل دانشجویان معمولاً به دنبال شغل و کار و ایجاد روابط اجتماعی برای آینده هستند. اغلب شاغل می‌شوند و سعی می‌کنند درس و مشق را هم اگر مجال فرصتی یابند قدری جدی بگیرند و سروسامانی حداقلی به آن ببخشند. در مواردی هم اگر شرایط مالی اجازه بدهد ازدواج هم می‌کنند و سپس گرفتار مصیبت تهیه مسکن و پرداخت اجاره‌خانه هم می‌شوند. حاصل جمع این اشتغالات، این می‌شود که دانشجوی ارشد روی‌هم‌رفته آن شور و شوری و نشاط و آرمان‌طلبی دوره کارشناسی را از دست می‌دهد و انگیزه فرصت‌چندانی برای فعالیت‌های فرهنگی و یا سیاسی جمعی ندارد. مطمئناً نیازی به این تذکر نیست که در این مورد همچون همه موارد و همه جا، استثنائات نادری یافت می‌شود. هنگامی که به دانشجوی دکتری می‌رسیم وی دیگر هفت کفن را به لحاظ انگیزه‌مندی و شور دانشجویی پوسانده است. اگر دانشجوی ارشد عموماً در حال احتضار باشد دانشجوی دکتری تمام کرده‌است! اگر دانشجوی ارشد، به تعبیر مرحوم دکتر شریعتی، به رکوع رفته و آنجا مانده است، دانشجوی دکتری علی‌العموم چنان بر سجده ملاحظات و مصلحت‌اندیشی‌های آرمان‌کش، و برآوردن نیازهای ملموس زندگی افتاده است که امید بر خاستن وی قریب به محال بنظر می‌آید. نگاهی به گذشته بر هیاهو و روی‌هم‌رفته مخلصانه و پاکدلانه دوره کارشناسی و بر باد رفتن بسیاری از آرزوهای زیبای مشفقانه ولیکن سلاسه‌لوحانه، از طرفی، و گرفتار چنبره زندگی روزمره و برآوردن حاجات اولیه کانون خانواده شدن، از طرفی دیگر، چنان گرد مگرایی بر آرمان‌طلبی‌های وی می‌پاشد که از این به بعد دیگر نباید از وی انتظار قوی یا فعلی آرمان‌طلبانه داشت بلکه باید نگران و مراقب پیوستن تدریجی وی به خیل کسانی بود که او سابقاً آنها را مسرف و مترف و مرفه می‌درد و مفسد اقتصادی و متعدی به حقوق مردم و متکاثرت ثروت و قدرت می‌دانست و علیه‌شان مبارزه می‌کرد و یا دست کم لعن و نفرین‌شان می‌کرد.

اینک اگر نگاهی به مجموعه سه دوره دانشجویی بیفکنیم با وضوح بیشتری متفطن می‌شویم که آرمان‌طلبی و جنبش دانشجویی روی‌هم‌رفته منحصر به دو سال می‌شود، دو سالی که بنابراین بسیار گذرا است. توجه به این سریع‌العبور بودن بسیار پراهمیت است زیرا گذشته از دانش‌آموزان که موضوع بحث ما نیست، هیچ قشر و طبقه دیگری بدین میزان و بدین کوتاهی در تحول و گذرا نیست. نگاهی اجمالی به طبقه کارگران، دهقانان، پیشه‌وران خرد، معلمان، استادان، مهندسان، پزشکان، ارتشیان، و امثال آنها به روشنی آشکار می‌کند که قشر دانشجو از آن جهت که حامل و حاوی آرمانگرایی باشد عمری بسیار کوتاه و به سرعت گذران دارد.

بُعد دوم دانشجوی عبارتست از بعد اقتصادی-سیاسی، و آن عبارتست از اینکه دانشجویان کارشناسی که اکثریت این قشر را تشکیل می‌دهند نوعاً تلقی یا وابستگی اقتصادی یا مالی به مؤسسات و نهاد‌های اقتصادی، مالی، یا سیاسی ندارند، و به‌لحاظ سیاسی، این قبیل دانشجویان نوعاً بسیار فراغ‌یال‌تر و آزاده‌تر از بسیاری از صنوف و اقشار دیگر نسبت به چهار چوب‌ها و ترتیبات و مناسبات سیاسی و اجتماعی-اقتصادی جاقفاده و روی‌هم‌رفته تثبیت‌شده جامعه خود هستند. اگر تجربه نامبارک برخی از تشکل‌های دانشجویی در این سنوات اخیر را نادیده بگیریم، آنوقت می‌توانیم به صراحت اعلام کنیم که تشکل‌ها و فعالیت‌های دانشجویی روی‌هم‌رفته اصیل، خودجوش، خودباور، قائم به خود، و حزب‌مند بوده‌اند؛ و رمز اعتبار و عزت تشکل‌های دانشجویی در این چند دهه گذشته از مبارزات ملی کردن صنعت نفت به این سو، دقیقاً در این خصوصیات و ممیزات بسیار بارز و بی‌نظیر نهفته است: تشکل‌های دانشجویی درست به علت بسیار بسیار ناچیز بودن تعلقات اقتصادی و تعهدات سازمانی و نهادی سیاسی‌شان، و گوش به فرمان این یا آن حزب و جمعیت و شخصیت سیاسی نبودن است که عزت و ارجحی منحصر بفرد دارند.

اما دانشجویی نوعی ما واجد بُعد سوم است که به نظر من موجد و مقدم فراغ‌یالی و حریت‌مندی و استقلالی است که در بُعد دوم ملاحظه کردیم. همین بُعد وجودی یا قلبی دانشجوی است که علت نداشتن یا بسیار کم داشتن تعلقات مالی و اقتصادی و سیاسی به این یا آن نهاد و حزب و شخصیت صاحب ثروت یا صاحب زور و قدرت است. بُعد وجودی دانشجو که دقیق‌تر است آن را بُعد قلبی بخوانیم، به‌گونه‌ایست که رفتار وی را به‌رغم جوان بودن، و به‌رغم احساسی و عاطفی بودن، و به‌رغم شدت امیال و کشش‌های جنسی و جاه‌طلبانه، روی‌هم‌رفته بسیار مخلصانه‌تر، پاک‌تر، و صادقانه‌تر از تقریباً تمام اقشار و طبقات اجتماعی دیگر می‌کند. همین وضعیت قلبی به‌مراتب آزادتر و رهیده‌تر از تعلقات دنیوی است که از دانشجو هنگامی که یا به عرصه مبارزات و آرمان‌طلبی‌های فضیلت‌مآبانه می‌گذارد، موجودی بسیار شجاع‌تر، حقیقت‌طلب‌تر، صادق‌تر، روحانی‌تر، و سازش‌ناپذیرتر می‌سازد. تحلیل مفهومی دانشجو را به همین مقدار بسنده می‌کنیم و سراغ مفهوم زنده‌دلی و آرمان‌طلبی ابدالخواهی می‌رویم.

سوالی که در اینجا مطرح است این است که نشاط و زنده‌دلی دانشجو به چه معناست؟ پاسخ این سؤال دارای دو جنبه سلبی و ایجابی است. جنبه سلبی پاسخ این است که مراد ما از نشاط و زنده‌دلی، بی‌تردید شوخ-طبعی و سبک‌مزنی و پایه‌گردی و روحی و متفانتانه و بذله‌گویانه زندگی کردن نیست. این مطلب کاملاً روشن و مورد اجماع است که مقصود از نشاط و خرمی، الکی خوش بودن، و به هر طلب و موضوعی خندیدن، و مدام در فکر گفتن و شنیدن و بازگویی انواع جوک‌ها بودن نیست. اما جنبه ایجابی: از زنده‌دلی و آرمان‌گرایی دانشجو مردمان هدمفندی، پابندی به اصول و ارزش‌هایی است که دانشجو نیل به آنها و تحقق آنها را مایه سلامت و سعادت خود و جامعه خود می‌داند. همین‌جا این نکته را لازمست متذکر شوم که برای مقصود فعلی‌ام این مهم نیست که این اصول و ارزش‌ها چه باشد، مهم این است که دانشجو به مجموعه‌ای از ارزش‌ها تعلق داشته‌باشد و تحقق آنها را مایه بهروزی و رستگاری جامعه خود بداند و بالاخره، برای این تحقق تلاش کند.

اعتقاد به مجموعه‌ای از ارزش‌ها و اصول یا آرمان‌ها، و تلاش برای تحقق یافتن آنها مستلزم این است که دانشجو به زندگی و آینده امیدوار باشد و استقبال‌کننده آن آینده باشد. همچنین، اعتقاد داشتن به مجموعه‌ای از آرمان‌ها و فضیلت‌ها، و خواهان تحقق یافتن آنها بودن، و کوشش برای تحقق آنها مستلزم اینست که دانشجو، نسبت به هموطنان خود و بویژه نسبت به مسئولین امور و طبقه حاکمه خوش‌بین باشد و آنها را برغم کاستی‌ها و نابسامانی‌های بسیار، مثبت ارزیابی کند. و ارزیابی مثبت و حسن ظن، به‌نوبه خود، مستلزم این است که دانشجو نابسامانی‌ها، بی‌عدالتی‌ها، حق‌کنی‌ها و تبعیض‌های جامعه

دانشجوی نوعی ما واجد بُعد سوم است که به نظر من موجد و مقدم فراغ‌یالی و حریت‌مندی و استقلالی است که در بُعد دوم ملاحظه کردیم. همین بُعد وجودی یا قلبی دانشجوی است که علت نداشتن یا بسیار کم داشتن تعلقات مالی و اقتصادی و سیاسی به این یا آن نهاد و حزب و شخصیت صاحب ثروت یا صاحب زور و قدرت است. بُعد وجودی دانشجو که دقیق‌تر است آن را بُعد قلبی بخوانیم، به‌گونه‌ایست که رفتار وی را به‌رغم جوان بودن، و به‌رغم احساسی و عاطفی بودن، و به‌رغم شدت امیال و کشش‌های جنسی و جاه‌طلبانه، روی‌هم‌رفته بسیار مخلصانه‌تر، پاک‌تر، و صادقانه‌تر از تقریباً تمام اقشار و طبقات اجتماعی دیگر می‌کند. همین وضعیت قلبی به‌مراتب آزادتر و رهیده‌تر از تعلقات دنیوی است که از دانشجو هنگامی که یا به عرصه مبارزات و آرمان‌طلبی‌های فضیلت‌مآبانه می‌گذارد، موجودی بسیار شجاع‌تر، حقیقت‌طلب‌تر، صادق‌تر، روحانی‌تر، و سازش‌ناپذیرتر می‌سازد. تحلیل مفهومی دانشجو را به همین مقدار بسنده می‌کنیم و سراغ مفهوم زنده‌دلی و آرمان‌طلبی ابدالخواهی می‌رویم.

## جنبش دانشجویی

### از شهری زندگی و فریب زندگی تا انقلاب اسلامی



## فصل سوم از دفاع مقدس تا سوم تیر

برای کسانی که صاحبان قدرت و ثروت اند و بی‌واسطه و بی‌باواسطه حیثشان به فروش نفت و درآمدهای نفتی گره خورده زیرا از این درآمدها نه ارتزاق که اختلاس و حیفومیل می‌کنند و برای استقلال — همان که رهین اقتدار ملی است — این رکن‌ترین این رکن انقلاب به شرط لازم اما نه کافی حفظ و استمرار شرف و عزت و فرهنگ و مورثیت فرهنگی وطن، هیچ ارزشی قابل نیستند هیچ پاسخی ندارم! آری! برای این قبیل رجال و صاحبان قدرت و ثروت هیچ پاسخی ندارم

خود را در مجموع قابل اصلاح و نهایتاً زوددنی بداند. این امر به‌نوبه خود مستلزم اینست که دانشجوی مسئولان امور و حاکمان اصلاح‌پذیر بداند، نه اینکه آنها ابتدا به ساکن و به خودی خود حق‌طلب، عدالت‌خواه، در ستکار و اهل شفقت باشند.

این سخن بدین معنی است که دانشجوی زنده‌دل امیدوار آرمان‌طلب کسی است که هم فساد و فحشا و ارتشا و اختلاس و حق‌کشی را می‌بیند و هم می‌خواهد ببیند و هم تلاش می‌کند برای محو و دفع آن، آن را افشاء و بر ملا کند و هم تلاش می‌کند برای اصلاح امور و امحاء مفاسد، به مسئولین امور فشار آورده اعتراض کند.

اینک باید بیفزاییم که در اینجا تمایز مهمی را باید لحاظ کرد: تمایز میان فضیلت‌مداری و آرمان‌طلبی عام و فراگیر و ارزش‌مداری و آرمان‌طلبی/عدالت‌خواهی ویژه و خاص گروهی. سرآمد از آرمان‌طلبی نوع اول این است که دانشجوی با تکیه بر ابتدایی‌ترین ارزشها و فضایل، خواهان امحاء تبعیض‌ها، حق‌کشی‌ها، و محرومیت‌ها باشد و نوعاً اخذ سیاست خاصی را برای آن نابسامانی‌ها خواستار نباشد. و مراد از آرمان‌طلبی نوع دوم اینست که دانشجوی سیاست‌ها و برنامه‌های اجرایی خاصی را از مسئولان و حاکمان طلب کند و نسبت به عدم اخذ و اجرای آن سیاست‌ها و طرح‌ها اعتراض کند. روشن است که در اینجا تمایز ویژه و دلالت‌آمیزی وجود دارد و مقصود ما از زنده‌دلی و آرمان‌طلبی دانشجوی، همان آرمان‌طلبی عام و فراگیر نوع اول است. ذکر این تمییز را سودمند و مفید می‌دانم که از قضا همین عام و فراگیر بودن و غیر گروهی بودن مطالبات و اعتراضات آرمان‌طلبانه دانشجویان است که علت و جاهدت و اعتبار و قدرت تشکل‌های مبارز دانشجویی در حدود نیم‌قرن گذشته است. به عبارت دیگر، تشکل‌های مبارز آرمان‌طلب دانشجویی نوعاً اجرای سیاست ویژه‌ای را برای رفع نابسامانی‌ها و بی‌عدالتی‌ها خواستار نمی‌شدند و هم این است رمز تأثیر و توفندگی و اعتبار این تشکل‌ها. لازم به تذکر نیست که این تمییز نظری برای عموم جریان‌های مبارز دانشجویی در تمام کشورهای دنیا صادق است. نگاهی به مبارزات دانشجویان پس از کودتای امریکایی-انگلیسی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران، پس از کودتای امریکایی نظامیان در ۱۹۷۳ در سئیلی، پس از کودتای حمایت‌شده امریکاییان در یونان، کودتاهای مکرر امریکاییان در ویتنام جنوبی، مبارزات دانشجویان فیلیپینی علیه دولت دیکتاتور و دست‌نشانده امریکاییان در فیلیپین، مبارزات دانشجویان امریکایی علیه حضور، دخالت، بمباران‌های فراگیر و سفاکی‌های ارتش امریکا در ویتنام، مبارزات دانشجویی در بسیاری از کشورهای اروپایی علیه تبعیض نژادی نهادینه شده در افریقای جنوبی، و سایر موارد، همگی گواهی بر شمول و جامعیت این تمییز نظری است.

اینکه ما با دو سؤال جدی و مهم مواجه هستیم، نخست اینست که با توجه به تحلیل مفهوم زنده‌دلی و انگیزه‌مندی، آیا دانشجویان روی هم‌رفته بانشاط و امیدوار هستند؟ در اینجا، همچون همه جا و همچون همه، بنده نظر و ارزیابی خودم را بیان می‌کنم. پاسخ اینست که ابتدا دل‌مردگی، بی‌تفاوتی، نومیدی نسبت به آینده جامعه بسیار فراگیر است. برخی از دوستان و همفکران و دانشگاہیان کمابیش مشفق و دلسوز از سر محبت نصیحت می‌کنند که مصلحت نیست این قبیل ارزیابی، آنهم بدین صراحت و آشکاری، مطرح شود. در مقابل، من بر آنم که از قضا مصلحت دقیقاً در اینست که این ارزیابی‌ها و نظرات بروشنی و صراحت اظهار شود. البته روشن است که در اینجا، همچون همه جا، باید پرسید: مصلحت چه کسی یا چه کسانی؟ و با توجه به چه اهداف و ارزشهایی؟ سخن گفتن از مصلحت در خلأ و بدون هیچ تقیید و تحدیدی، در واقع زمینه را برای هر نوع شایدی خودکامانه منافقانه تمهید می‌کند. این قبیل مصلحت‌اندیشی‌ها در هر زمینه و بستری و توسط هر فرد و ارگان و نهادی صورت گیرد هم افراد مبتلا به آن مصلحت‌اندیشی را مستور و مکتوم می‌کند و هم اهداف و ارزشهای مورد نظر را. بدین ترتیب، صراحتاً اعلام می‌کنم مصلحت‌اندیشی بنده نخست معطوف به دانشجویان و سپس

معطوف به طبقه تحصیل کرده کارشناسی است که یا در حال حاضر در بدنه نظام حکومتی یا بخش خصوصی حضور دارد و یا در آینده از میان همین دانشجویان وارد نظام کارشناسی تمام ارکان دولتی و غیردولتی خواهد شد. در این مقام فرصت نیست تا با تحلیل نشان بدهم چگونه این امر — این مصلحت‌اندیشی معطوف به دانشجویان فعلی و کارشناسان آینده نظام اداری — نه تنها نظام فشل و بسیار ناکارآمد اداری موجود را، بدون بگير و ببندهای زودگذر و همواره نافرجام، و با کمترین هزینه تزکیه و تصفیه خواهد کرد که نهایتاً در کل جامعه تأثیر بسیار فراگیر و ژرف مثبتی در همه صنوف و اقشار اجتماعی خواهد داشت. و باز هم بدون اینکه در این مجال فرصت تمییز آن را داشته باشم، صرفاً اضافه می‌کنم که از جمله این تأثیرات فراگیر و ژرف مثبت، حل نسبی معضله فرار نخبگان یا مغزها و معضله جذب متخصصین وطنی از خارج از کشور است، همان معضلاتی که هر چند گاه یکبار سروصدايي و قیل‌وقالی بر سر آنها پیاپی می‌شود و میلیاردی‌ها هم حیفومیل می‌شود بدون اینکه کمترین نتیجه‌جدي و پایداري حاصل شود!

ماحصل مصلحت‌اندیشی و پایداری معطوف به افزایش بی‌سابقه قدرت ملت و توانمندی هر چه بیشتر حاکمیتی است که نه در قول بلکه در فعل و عمل باید خادم ملتی باشد که از آن برخاسته است. و با توجه به کدام اهداف و ارزشها؟ مصلحت‌اندیشی مورد نظر معطوف به هدف قدرت یافتن هر چه بیشتر انقلاب اسلامی و بسط هر چه بیشتر عدالت و مکرام اخلاقی است.

گمان می‌کنم در اینجا استطرادی سودمند باشد. چند سال پیش در میز گردی پیرامون وحدت حوزه و دانشگاه در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، بنده به صراحت ارزیابی و مطالعات خود را اعلام کردم و اظهار داشتم که در این زمینه هیچ خبری نیست! یعنی از وحدت در حوزه و دانشگاه هیچ خبری نیست، و به‌علاوه، اضافه کردم که وضع از این هم اسفناک‌تر است زیرا نه تنها وحدتی وجود ندارد بلکه هیچ اجتماعی هم درباره مفهوم و چگونگی وحدت حوزه و دانشگاه وجود ندارد. و از این فاجعه انگیزتر، عموماً در میان اعضای دو مجموعه بسیار مهم فرهنگی فکری کشور هیچ عزم و رغبتی نسبت به هر گونه تلفی از وحدت وجود ندارد. برخی از عالمان دانشگاهی و حوزوی از این ارزیابی ناخوشود و آزاده‌خاطر شدند و به لطایف‌الجبلی این زنجیدی خود را به بنده گوش‌زد کردند. لیکن، اخیراً مطلع شدم که نظرسنجی‌ای در این زمینه انجام شده و نتیجه به قدری وخیم بوده که نه تنها هیچ گزارش عمومی‌ای از آن نظرخواهی صورت نگرفت بلکه هیچ‌گونه انتشار خصوصی و محدودتر هم نیافت. فقط به بنده اطلاع داده شد که حاصل آن نظرسنجی با ارزیابی دو سه سال پیش بنده همتخوانی چشمگیری داشته است.

اینک مایلیم از این سابقه سه(۴) استفاده‌ای کنیم و بگویم به‌رغم سروصداها و کثرت همایش‌های رنگارنگ و اظهارات کلیشهای بسیاری از خیرخواهان و دلسوزان، دانشجویان روی هم‌رفته دل و دماغ و نشاط و انگیزه‌مندی چندانی ندارند. اگر داشتن دل و دماغ و نشاط را امیدواری به آینده و آرمان‌طلبی و انگیزه‌داشتن برای اصلاح امور و داشتن جامعه‌ای رو به کمال و به‌روری مراد کنیم، و به‌قدر کافی هم در لایه‌های مختلف دانشجویی غوطه خوریم، و اجازه بروز و ظهور احساسات و نظرات ایشان را بدهیم چندان دشوار نخواهد بود که بدین نتیجه برسیم.

در مقابل ارزیابی بنده، کاملاً امکان دارد برخی، بسیاری، و بلکه اکثریتی با آن مخالفت کنند و آن را نادرست بدانند. اعتراض کنند که بنده نیمه‌حالی لیوان را می‌بینم و از نیمه پر غفلت می‌کنم. در چنین وضعیتی اقامه دلیل برهان هیچ سودی نخواهد داشت! تنها راه خروج از این دوگانگی قضاوت، انجام نظرسنجی‌های دقیق، غیرفرمایشی و غیر تصنعی طبیعی است. تا انجام چنین ارزیابی دقیق و حقیقت‌یاب، برای تأیید و تحکیم ارزیابی‌ام شاید مفید باشد اضافه کنم که عضو هیئت‌علمی بودن و سرکلاس رفتن و متکلم وحده بودن مطلقاً

مطلقاً کمترین سرزنجی از حالات و روحيات دانشجوی بدست کسی نخواهد داد. آنچه لازم است دانشت درپ انتاقی باز و رویی گشاده برای شنیدن حرف و حدیث دانشجوست. اگر بتواند در هر ترم پای درد دل دست کم یکصد دانشجو نشست به گمان بنده می‌توان به ارزیابی روی‌هم‌رفته قابل اعتمادتری دست یافت. و این کاری است که بنده سال‌هاست کرده‌ام، و بنابراین می‌توانم مدعی باشم که تجربه بالنسبه وسیعی دارم که می‌تواند نمایانگر وضعیت کلی دانشجوی باشد. البته روشن است که این تجربه هم محدود است و جای توسیع و توثیق هر چه بیشتر را دارد. در هر حال، به گمان من نه تنها وضعیت فعلی دانشجویان به‌لحاظ نشاط و امیدواری و آرمان‌طلبی ایداً مناسب نیست که ما به‌سرعت بر این وضعیت بسیار نامطلوب شدت و وسعت می‌بخشیم و یا شرایطی را فراهم کرده‌ایم که دل‌مردگی‌ها را هر چه بیشتر تشدید می‌کند.

اما سؤال مقدر دیگری هم در اینجا مطرح است و آن اینکه: با توجه به تحلیلی که از مفهوم انگیزه‌مندی و آرمان‌طلبی ارائه کردیم آیا می‌توان با سخنرانی، و خواهش و تمنا و تذکر و تنبیه، با برگزاری جشن و جشنواره و اهدای جوایز، با ایجاد وزارتخانه جوانان، سازمان ملی جوانان، خبرگزاری دانشجویان، مجلس دانشجویان، و امثال اینها، و با تعریف و تمجیدهای متکلفانه و غالباً متقلبانه و تعارف‌آمیز از قبیل، جوانان دانشجو سرمایه‌های این مملکت هستند، دانشجویان نور چشم ملت هستند، دانشجویان صاحبان اصلی و مدبران آینده کشور هستند، دانشجو را بانشاط و زنده‌دل و آرمانطلب کرد؟ پاسخ به گمان من به‌قدری روشن است که اعلام آن را نوعی اهانت به جامعه دانشجویی می‌دانم.

اینک با دو سؤال دیگر مواجه می‌شویم. نخست اینکه، با این اوصاف چه باید کرد؟ باید چه کنیم تا دانشجو از خودگی، وادادگی، دل‌مردگی، بی‌تفاوتی، و در مواردی حتی پوچی رهایی یابد؟ و سؤال دومی هم مطرح می‌شود که نوعی پاسخ به سؤال نخست است لیکن در واقع پاک‌کننده صورت مسئله است. امکان دارد برخی با بسیاری از حاکمان و صاحبان قدرت و ثروت این سؤال را مطرح کنند که: اساساً چه نیازی به نشاط و انگیزه‌مندی و آرمان‌طلبی دانشجو هست؟

ابتدا سؤال دوم را مورد تحلیل قرار می‌دهیم. امکان دارد برخی با بسیاری از صاحبان قدرت و ثروت قائل شوند که با توجه به اعتقادات دینی عامه مردم، مصلحت ظن آنها نسبت به دیندار بودن ما و دینی بودن حکومت، و بالاخره احساس تکلیف کردن ایشان جهت حفظ و حمایت از حکومت، عامه مردم در هر حال در انتخابات شرکت می‌کنند و به ما رأی می‌دهند. به عبارتی دیگر، ما، و یا همکسوتان رقیب ما، بالاخره رأی می‌آوریم و سر از مصادر امور قدرت و بدان وسیله به امکانات و ثروت‌های ملی یا عمومی دست می‌یازیم. و بنابراین اساساً چه نیازی یا ضرورتی به اینکه دانشجو انگیزه‌مند و آرمان‌طلب باشد؟ با سروصدای تبلیغاتی فراوان و مکرر، و اعلام وظیفه شرعی و ملی، و اینکه دشمن در کمین است و هر لحظه امکان حمله و هجوم وجود دارد، بالاخره اکثریتی از لایه‌های عمومی‌تر جامعه پای صندوق‌های رأی کشانده می‌شوند، فلذا چه ضرورتی دارد که دانشجو طالب آرمان‌های بی‌نام و نشان و نقش پاسداران و پاسبانان بی‌چیر و موجب و بی‌بهره و نشان و عنوان را ایفا کرده خواهان اصلاح امور و امحاء مفاسد و تبعیض‌ها و خودکامگی‌ها باشد؟ و در یک کلام، چرا برای خود دردرس ایجاد کنیم؟ دانشجویی یک شغل است و آن عبارتست از کسب علم و دانش، و لاغیر. و برخی نیز گاه در خفا و آهستگی القا می‌کنند دانشجو باید اولاً درس بخواند و ثانیاً جوانی کند، و جوانی کردن هم یعنی رنگ و رقصی، و آهنگ و بنگی، و هر‌ته‌که‌ته‌ای. چه اشکالی دارد؟ جوان باید شاد و بانشاط و خندان باشد.

در بالا سؤال دوم را بدین صورت طرح کردم که «امکان دارد برخی با بسیاری از صاحبان قدرت و ثروت قائل شوند که...» اینک لازم است تصریح و تأکید کنم که امروزه دیگر از «امکان» و «برخی» نباید سخن گفت! روزگاری بود که تنها انگشت‌شماری می‌گفتند: سیاست می‌خواهید؟ من

## فصل سوم از دفاع مقدس تا سوم تیر

### چشم‌اندیش‌چیویی

### از شرف‌زدگی و غریب‌زدگی تا انقلاب اسلامی



خودم سیاست! آرمان و ارزش می‌خواهید؟ من خودم آرمان و ارزشم مبارزه می‌خواهید؟ من خودم مبارزه‌ام! و چه بدرافشانی و بیرانگری برای انقلاب و استمرار و بقای آن! امروزه به‌یمن و برکت آن بدرافشانی‌های متمرکز به‌سوی طاعتی، بسیاری از رجال صاحب قدرت و ثروت قائل به سؤال دوم و تحلیل‌های موقوم یا ملازم آن هستند. لیب‌لبای موضع اینان امروزه اینست که چه نیازی هست که دانشجوی شور و انگیزه و آرمان داشته باشد و به آینده جامعه‌اش امیدوار باشد؟ دانشجو باید درس بخواند و سرگرم خودش و تنی چند از همکسوتان اطرافش باشد و لاغیر!

برای کسانی که صاحبان قدرت و ثروت‌اند و بی‌واسطه یا باواسطه حیاتشان به فروش نفت و درآمدهای نفتی گره خورده زیرا از این درآمدها نه ارتزاق که اختلاس و حیف‌ومیل می‌کنند و برای استقلال — همان که رهین اقتدار ملی است — این رکن‌ترین رکن انقلاب، این شرط لازم آما نه کافی حفظ و استمرار شرف و عزت و فرهنگ و موارث فرهنگی وطن، هیچ ارزشی قائل نیستند هیچ پاسخی ندارند! آری! برای این قبیل رجال و صاحبان قدرت و ثروت هیچ پاسخی ندارم.

اما برای آنهایی که خودشان را پاسدار و نگهبان استقلال این وطن می‌دانند و عقل‌شان و مهر‌تر از آن، قلب‌شان در گرو ارزشها و بیشه‌های بنیانی دینی است و دست کم استقلال این مملکت و موارث فرهنگی آن، برای آنها مهم است خیلی حصر دارم: این شورمندی، امید به آینده، و آرمان طلبی دانشجو از شوبمان واجب‌تر است. آری! باشد و تبرز و جایگزین‌ناپذیری واجب‌تر است. از کسانی که این تعلقات را دارند سؤال می‌کنم: استقلال وطن را، همان که خون بسیاری از شریف‌ترین و عبودترین و مخلص‌ترین افراد این وطن برای استیفا و حفظ آن ریخته شده است، چگونه می‌خواهید حفظ کنید و بسط دهید؟ این مقام جای بحث و تحلیل ساحت‌های استقلال و میزان فوق‌العاده اسفبار و حقارت‌انگیز ساحت سیاست‌گذاری‌های کلان فرهنگی، و ساحت سیاست‌گذاری‌های کلان اجتماعی و اقتصادی نیست. فقط بدین مقدار بسنده می‌کنم که استقلال حاصل شده بواسطه انقلاب و هشت سال دفاع مقدس را باید گام نخست لازمی دانست برای برداشتن گام‌های بسیمانی‌تر، محتوایی‌تر، و درازاهنگ‌تر بعدی.

امکان دارد در پاسخ به سؤال «استقلال وطن را ... چگونه می‌خواهید حفظ کنید و بسط دهید؟» گفته شود با نیروهای مسلح کشور، با دستگاه اطلاعاتی و امنیتی کشور، و با دستگاه دیپلماسی کشور. این پاسخ نادرست نیست لیکن تنها بخشی از پاسخ است، بخشی که هم‌جان‌مایه خود را از جای دیگری می‌گیرد و ثابا در صورتی می‌تواند نقش خود را ایفا کند که پیش‌شرطها یا پیش‌زمینه‌های بسیاری اساسی دیگری وجود داشته باشد. حزب کمونیست اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی حدود هفتاد سال برای حفظ و بسط اقتدار و استقلال خود در برابر دشمن قدر و قسم‌خورده خود، از هر سه رکن فوق‌الذکر بهترین و بیشترین بهره‌برداری‌های ممکن را انجام داد و علیرغم توفیقات چشمگیر بازار و مشهور، از درون فروپاشید، همچون فروریختن خانه‌هایی که خردسالان با ماسه بر ساحل دریا می‌سازند.

بنظر من، این نهایت اهمیت را دارد که از خود سؤال کنیم: چرا اتحاد شوروی به‌رغم توان بسیار برجسته تسلیحاتی، نظامی، اطلاعاتی، و ایضا دیپلماسی فروپاشید؟ به نظر من، پاسخ را نباید در جشن و جشنواره‌های دانشجویی، در مسابقات ملی یا بین‌المللی دانشجویی، و حضور نمادین با انگشت‌شمار دانشجویان گزینش‌شده در این یا آن مراسم رسمی دولتی یا حکومتی یا حزبی اتحاد شوروی جستجو کرد. پاسخ را باید فقط در یکجا جستجو کرد: قلوب دانشجویان همان هفتادسال! کاملاً امکان‌پذیر می‌دانم که برخی از آن صاحبان قدرت و ثروت هوشمندانه سؤال کنند که شما چگونه می‌توانید یا توانسته‌اید در آن قلوب، آنچه در گذشته، جستجو کرده خبر گرفته باشید؟ پاسخ، به نظر بنده، خیلی ساده و روشن است: لازم و شدنی هم نیست که در قلوب دانشجویان در هفتاد سال گذشته غواصی

کنیم. لیکن می‌توانیم به حاصل جمع قلوب آنها وقوف پیدا کنیم. اما چگونه؟ بدین ترتیب: از آنجا که نظام‌ها، دستگاه‌ها، و ترتیبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و آموزشی-پژوهشی اتحاد شوروی جز در مواردی که مستقیماً متوجه تسلیحات و کشور، و اطلاعات و امنیت برون‌مرزی و درون‌مرزی کشور بوده است، در مجموع مناسبات و دستگاه‌های فوق‌العاده فشل، ناکارآمد، و غیر پاسخگویی بوده است. می‌توان نتیجه گرفت که اعضاء و اجزاء سازنده و مشکل این دستگاه‌ها، افراد مقوم آن مناسبات و ترتیبات، افرادی فوق‌العاده ناتوان و ناکارآمد و غیر پاسخگو بوده‌اند. اما اینک باید از خود سؤال کنیم این افراد بی‌تکمیل‌دهنده این دستگاه‌ها و تقویم‌کننده این مناسبات و ترتیبات غیرپاسخگو، ناتوان، و بیمار مشخصاً از کجا آمده‌اند و در کجا آموزش و پرورش یافته‌اند؟ آیا روشن نیست که این بدنه اصلی کارشناسی و مدیریتی دستگاه‌های مختلف حکومتی در دانشگاه‌ها تعلیم و تربیت یافته‌اند؟ و آیا روشن نیست که این افراد بی‌انگیزگی، دل‌مردگی، و نومیدی خود را عمدتاً اگر نه تماماً، از دوران حیات دانشگاهی خود کسب کرده‌اند، نه از محیط نوا گرم و پرانگیزه و امیدبخش خانواده؟ و بالاخره، آیا روشن نیست که بی‌انگیزگی، دل‌مردگی، و نومیدی نسبت به آینده، جامعه، و آینده جامعه، در تحلیل نهایی اموری و حالاتی قلبی هستند؟ اینک آیا روشن نیست که چرا پاسخ به سؤال «چرا اتحاد شوروی برغم توان بسیار برجسته تسلیحاتی، نظامی، اطلاعاتی، و ایضا دیپلماسی فروپاشید؟» در قلوب بی‌انگیزه، نومید، و آرمان‌گشسته دانشجویان هفتاد سال تاریخ اتحاد شوروی نهفته است؟ آری قلوبی که آرمان‌هایش ارزشها و بینش‌های بنیانی‌اش را عده‌ای برای هوسرانی‌های حیوان‌الدنیای زودگذر خویش کفشته و نابود کرده بودند. و حاصلش: نظامی و حکومتی پوشالی، نست، و قطعاً زوال‌پذیر و محکوم به فروپاشی.

اینک لازم می‌بینم نکات اصلاحی بسیار مهمی را بر تحلیل فوق بیفزایم. در بالا گفتیم که امکان دارد در پاسخ به سؤال «استقلال وطن را ... چگونه می‌خواهید حفظ کنید و بسط دهید؟» گفته شود با نیروهای مسلح کشور، با دستگاه اطلاعاتی و امنیتی کشور، و با دستگاه دیپلماسی کشور. و نسبت به این پاسخ، بطور بسیار موجز و ملفوفی گفتیم: «این پاسخ نادرست نیست لیکن تنها بخشی از پاسخ است، بخشی که هم‌جان-مایه خود را از جای دیگری می‌گیرد و ثابا در صورتی می‌تواند نقش خود را ایفا کند که پیش‌شرطها یا پیش‌زمینه‌های بسیار اساسی دیگری وجود داشته باشد.» نخستین نکته اینست که به تلوینج پیش‌فرض شده بود که می‌توان نیروهای مسلح، دستگاه اطلاعاتی و امنیتی، و دستگاه دیپلماسی‌ای انگیزه‌مند، غیور، قوی، و امیدوار به جامعه و آینده آن داشت در حالیکه بدنه عمومی دانشجویی آن جامعه روی هم‌رفته بی‌انگیزه، ضعیف، بی‌تفاوت، و نومید به آینده باشد. و البته نیازی به تحلیل نیست که چنین پیش‌فرضی کاملاً ناپجا و ناصواب است. نکته دوم اینکه، از سه رکن مورد نظر بسیاری از رجال صاحب قدرت و ثروت، دو رکن نیروهای مسلح و دیپلماسی بطور کامل معطوف به حفظ قدرت در مرزها و فراسوی مرزهاست و تنها دستگاه اطلاعاتی و امنیتی کشور است که می‌تواند هر دو نقش درونی و برونی را ایفا کند. اما آیا روشن و مشهود نیست که در صورت فرضی وجود دستگاه اطلاعاتی و امنیتی فوق‌العاده دقیق و غیور و وظیفه‌شناس، این دستگاه هرگز نمی‌تواند به خودی خود ذره‌ای از ناکارآمدی، و بی‌انگیزگی نظام فشل کارشناسی و مدیریتی کشور بکاهد زیرا این نظام از سرچشمه جوشان دل‌مردگی، بی‌انگیزگی، و بی‌تفاوتی دانشجویی تغذیه می‌شود؟ آیا نیروهای مسلح می‌توانند به پیشرفته‌ترین سلاح اتحاد شوروی و دیپلماسی‌اش توانست فروپاشی اتحاد شوروی را مانع شود؟ و آیا دستگاه بی‌نهایت هوشمند و ظریف اطلاعاتی-امنیتی شوروی توانست از اضمحلال حکومت و حاکمیت جلوگیری کند؟ آیا ماشین بسیار سفاک جنگی و دستگاه بسیار باتجربه اطلاعاتی-امنیتی آمریکا توانست از فروپاشی حکومت در ویتنام جلوگیری، در شیلی، در ایران، و در فیلیپین ممانعت نماید؟

به بیانی موجز، نیروهای مسلح، دستگاه اطلاعاتی-امنیتی، و دستگاه دیپلماسی اولاً هم‌جان‌مایه خود را از رضایت عمومی ملت، و سپس از انگیزه‌مندی، نشاط، و امیدواری عمومی دانشجویی اخذ می‌کنند، و هم‌ثاباً، برای ایفاء مؤثر نقش خود یکبار دیگر به این رضایت‌مندی عمومی و انگیزه‌مندی ویژه دانشجویی سخت محتاج و وابسته است.

پیش از اینکه به سؤال نخست بپردازم لازم می‌دانم نکته مهم دیگری را در کمال ایجاز بیان کنم: اگر چه امکان دارد رضایت عمومی ملت در مواقع و مقاطعی بالنسبه مستقل از حال و هوای دانشجویی شکل بگیرد لیکن روی هم‌رفته و در درازمدت، رضایت عمومی ملت به رضایت و انگیزه‌مندی دانشجو تحویل می‌شود.

بازی گردیم به سؤال نخست: «باید چه کنیم تا دانشجو از خودمردگی، وادادگی، دل‌مردگی، بی‌تفاوتی، و در مواردی حتی پوچی رهایی یابد؟» ابتدا از آنچه سلبی است شروع می‌کنم و سپس به ایجابی‌ها می‌پردازم.

اولین و مهم‌ترین اصل: نگویم آنچه را نمی‌کنیم و یا قصد و نیت انجام آن را نداریم.

اصل دوم: از تکریم و تعظیم‌های صوری پرهیاهو و چشم‌نواز عوام‌فریب مانند جشن و جایزه‌بازی، ایجاد انواع سازمان‌های بی‌محتوا و حیف‌ومیل‌کننده بیت‌المال جدا و اکیدا خودداری کنیم. این قبیل اقدامات کاملاً و همواره عقیم و بی‌ثمر نیستند. این دست‌افشانی‌ها، پای‌کوبی‌ها، طبالی‌ها، و سرودخوانی‌ها در کوتاه‌مدت و برای برخی از دانشجویان ساده لوح شاید رضایت‌بخش و آرامش‌بخش باشند، لیکن عاقبت‌الامر دانشجو باید به آینده خود و جامعه‌اش امیدوار باشد. باید احساس کند امروز رو به اصلاح است و جامعه در حال هرچه بهتر ساخته شدن است و من هم نقش مفیدی در این روند دارم. دانشجو باید احساس کند یا باور داشته باشد که اغلب مسئولان حکومتی راست‌گویی و درست‌کار، و اجرهای بی‌ و دروغ نیستند. ده‌ها جشن و یایا وعده‌اش را می‌دهند پوچ و دروغ نیستند. ده‌ها جشن و جشنواره هم که هر ساله بر پا شود و ده‌ها میلیارد تومان هم که از قبل درآمدهای نفتی به دانشجویان اعطاء، یا وام داده شود در نهایت دل دانشجو باید گواهی دهد که مسئولان در مقام فریب و نیرنگ او نیستند و امور جامعه باوق رو به اصلاح است.

اصل سوم: از خواش و تمنا و تذکر و تنبه اکیدا اجتناب ورزیم. بعضاً شنیده می‌شود که برخی از صاحب‌منصبان از حسن و فضیلت نشاط، انگیزه‌مندی، و آرمان طلبی سخن می‌رانند و سپس از دانشجویان خواسته می‌شود که باشناط و آرمان طلب باشید! این بوقاع سخت حیرت‌انگیز است که بعضاً ما با کسانی که ظرف چند سال دیگر بر مصاد امور مملکت قرار می‌گیرند همچون کودکانی مواجه می‌شویم و سعی می‌کنیم آنها را با این قبیل سخنان دل‌شاد و دلگرم و امیدوار کنیم.

اصل چهارم: از تعریف و تمجیدهای متکلفانه و تعارف‌آمیز کودکانه و بعضاً متملقانه و مکارانه یکسره توبه کنیم. گاهی اوقیات برنامه‌های رادیو و تلویزیون و برخی سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های رجال حکومتی و علمی به گونه‌ای است که برای فرد غیر دانشجو هم احساس انزجار آمیزی ایجاد می‌کند.

اصل پنجم: حساب دانشجو را از حساب عموم مردم علی‌الاصول و بنیانا جدا نکنیم. دانشجو را یک تافته جدا بافته از سایر اقشار و طبقات ملت قلمداد نکنیم و با این کار توقعات و انتظارات بی‌جا و نامتعارف را که هم نیت‌شان را نداریم و هم نمی‌توانیم تحقق ببخشیم، دامن نزنیم. بنده در صدها جلسه سخنرانی انجمن‌های سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی دانشجویی در بریتانیا شرکت کرده‌ام و عضو برخی از آنها نیز بودم با این وصف هیچگاه چیزی بنام یا ششبه روز دانشجو ننشیدم و گمان می‌کنم وضع در سایر کشورهای اروپایی و امریکای شمالی نیز چنین باشد. تا آنجایی که بنده اطلاع دارم اصلاً و ابتدا چیزی به نام روز دانشجو، روز پرستار، روز پزشک، روز درخت، روز چنار، روز کشاورز، روز پژوهش، روز بانک، روز بیمه، روز پدر، روز پسر، و امثال اینها وجود ندارد. و آیا روشن نیست چرا؟ زیرا یا آن قشر و طبقه و موضوع و ماجرا به قدر کفایت

دانشجوی  
حقوق طلب  
انگیزه مند  
آرمان طلبی  
که با غسل  
تعمیرهای مکرر  
و مکارانه کاغذ  
سفید در رابطه  
با برخی معاملات  
سفراری  
دوستان و  
نزدیکان کاغذ  
سفید، که توسط  
برخی رسانه‌ها  
افشا شده،  
مواجه می‌شود  
و تبانی برخی  
دولتها با آن  
شرکت‌های  
سفراری را علیه  
ملت محروم آن  
کشور می‌بیند،  
همانقدر  
می‌خواهد علیه  
آن تبهکاری‌ها  
بفرود و  
نعره‌های طلبانه  
و اعتراض  
سردهد که  
غسل‌تعمیرها  
ولایوشانی‌های  
برخی مسئولان  
بلندپایه قضایی  
کشور خود را  
نسبت به برخی  
از نور چشمی‌ها  
می‌بیند

چشم‌پوشی‌های دانشجویی

از شرین زدگی و فریب زدگی تا انقلاب اسلامی

۱۳۳۳

فصل سوم از دفاع مقدس تا سوم تیر



یا به قدر توان رسیدگی می‌شود و دیگر نیازی به جشن و جشنواره و هلله و شادی مصنوعی زودگذر یک روزه ندارد. و یا این قبیل تکریم و تعظیم‌های یک روزه به عوض آرام کردن آرام و نارسایی‌های اساسی و بزرگ، جاشنی انفجاری می‌شود و غده فروخته و آتش زیر خاکستری را تحریک و شعله‌ور می‌کند، که در این صورت هم باز نیازی به جشن و جشنواره نیست. توصیه می‌کنم تقویم یا سررسیدنامه‌های را ملاحظه کنید. در خواهید یافت که چیزی از قلم نیافته است، و برای تقریباً همه امور و اقشار و طبقات، روزی تعیین شده است. اما می‌دانید چه اموری یا چه اقساری از قلم افتاده‌اند و مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند؟ تقریباً همه امور و همه اصناف و اقشار! چرا در برخی از کشورها روز دانشجو، روز معلم، روز پژوهش و امثال آنها را ندارند؟ برای اینکه نیازهای اساسی و ابتدایی این اقشار، و اموری چون پژوهش تحقق یافته است. برای اینکه در همه روزهای سال از این اقشار بی‌سرودا، کم یا زیاد تکریم می‌شود و دیگر نیازی نیست در یک روز خاص با فرو کردن چند سکه در جیب‌های کاستی تقریباً هیچ شکر، رنج‌ها، و حقارت‌هایشان را برای چند ساعتی تسکین دهند. و سپس روز از نو، روزی از نو! کتاب می‌خواهد بوجه نداریم. سایر امکانات پژوهشی و لوازم آزمایشگاهی می‌خواهد بوجه نداریم. لیکن مراسم تشریفاتی، پهن کردن فرش قرمز، تدارک میزهای هوسرانی اطعمه و اثریه رنگارنگ، برپا کردن همایش‌های بین‌المللی توخالی میلیارد تومان، همواره هم ردیف دارد و هم بوجه آماده و فراوان! اصل ششم: تشکلی‌ها و تشکلهای خودجوش و مستقلی را که مبتنی بر رفیع‌ترین مورث فرهنگ این مرز و بوم تشکیل و تقویم شده‌اند تحت هیچ شرایطی مطرود و منکوب و سرکوب نکنیم. چندی پیش شنیده شد که جوان هفده ساله‌ای با اتکاء به سخن مقام رهبری که مسئولین مملکت از اسراف بیت‌المال خودداری کنند، به اعطای چندین دستگاه اتومبیل‌های بسیار گرانبه‌ای به برخی از مسئولین و ارگان‌های شهر اعتراض کرده بود و اعتراض خود را هم مکتوب کرده علناً میان نمازگزاران جمعه توزیع کرده بود. وی، خیلی ساده و صریح، به هفتاد و چهار ضربه شلاق محکوم گردید. این کار، یعنی افشاندن بذر بی‌انگیزگی و بی‌تفاوتی در سطح عمومی، و محصولی که درو می‌شود عبارت است از روی آوردن برخی از بهترین جوانان این مرز و بوم به موارد این مرز و بوم و خصوصاً به مستکبرترین افرنگیان، همان که سرنگونی، امحاء، و افساد فرهنگ و عزت و استقلال ما در صدر سیاست خارجی‌اش قرار دارد.

همانطور که ملاحظه می‌شود شش اصل فوق جملگی سلبی هستند و بنابراین اینک هنگام طرح اصول ایجابی است. اصل هفتم: نظام ارزشی‌بینشی عمومی وطن را مبنا و چهارچوب تعامل با تشکلهای دانشجویی قراردهیم. اگر می‌خواهیم دانشجویان بی‌تفاوتی و دل‌مردگی و نومیدی رهایی یابد و به آینده امیدوار باشد، و برای خود نقش زنده و پویایی در جامعه قائل شود، و خود را موظف و مکلف به رعایت حدود و قوانین و ارزشها و رفتاری بدانند ضروری و بل حیاتی است که ارزشها و بینشهای روی‌هم‌رفته مقبول و محترم جامعه، مورد قبول و احترام حاکمان و صاحبان قدرت و ثروت نیز باشند. یک نام و دو هوا، یعنی همان تبعیض‌ها و رفتارهای حکومتی دوگانه، میثاقی قیامین ملت و حاکمیت را بنحو مؤثری نقض می‌کند. و حاصلش این می‌شود که دانشجویی که در مراحل تکوینی و تقویمی وجود اجتماعی-سیاسی خود قرار دارد از حاکمان یاد می‌گیرد که میثاقی واجب‌الحرمت می‌تواند مورد حرمت‌شکنی قرار گیرد و آنهم بطور علنی و بدون هیچ تاوان و مجازاتی، و در مواردی حتی فرد حرمت‌شکن و خاطی مورد حمایت و بعضاً مورد تشویق برخی دیگر از حاکمان قرار می‌گیرد. به گمان من، نه تحلیل‌های منطقی و فلسفی لازم است و نه توسل به این و آن نظریه جامعه‌شناختی یا علوم تربیتی یا روانشناسی اجتماعی و روانشناسی سیاسی، تا آشکار کند که هر دانشجویی، با توجه به تحلیلی که در ابتدای مقاله ارائه کردیم، کافیست در طول دوران دانشجویی‌اش با دو سه مورد از این میثاق‌شکنی‌ها مواجه شود تا خواسته و ناخواسته،

آگاهانه و ناآگاهانه، فعلاً یا منفعلانه، وی را عضو ستون پنجم مستکبران عالم‌سوز مکار و سفاک نژادپرست کند. اصل هشتم: آن گوییم که این کنیم و عامل آن هستیم. توضیح اینکه نمایندگان مجلس ترکیه از رفتن به خانه‌های اشرافی و مجللی که برای آنها در نظر گرفته شده بود خودداری کردند!

اصل نهم: بنا را بر صدق و صداقت بگذاریم، که "النجاه فی الصدق". اگر بوجه نداریم به دانشجویان زمین‌های ذریبط بگوییم که بوجه نداریم. و اگر داریم لیکن نه برای خرید امکانات و وسایل آموزشی-پژوهشی، همین را نیز بوی بگوییم! اصل دهم: امکانات آموزشی-پژوهشی جدی و درخور دانشگاه را برای دانشجویان ایجاد کنیم. نپنداریم که برای دانشجویان تفاوتی نمی‌کند که کتابخانه مجهز و روزآمدی در دسترس نباشد زیرا وی بنحوی مشکل خود را حل می‌کند. نپنداریم که دانشجویان روی‌هم‌رفته چندان میل و رغبتی هم به تعلیم و تربیت خود ندارند و لذا چرا هزینه کنیم! بپنداریم که اولاً همه دانشجویان و ایضاً اساتید بی‌تفاوت و بی‌رغبت نیستند. ثانیاً، با تدارک امکانات شایسته و روی‌هم‌رو کامل، بی‌تفاوت‌ها را تشویق و ترغیب کنیم. بهر حال فضای دانشگاه را از این رخوت و بی‌حالی باید خارج کرد و با تمهید امکانات مناسب و مکفی، زمینه را برای شور و نشاط و تکاپوی هرچه بیشتر دانشجویان انگیزه‌مند و خودجوش فراهم کنیم تا تلنگری برای سایرین شود و آنها را نیز به حرکت درآورد. این نکته را نیز به خاطر بسپاریم که در هر گروه آموزشی، نمی‌تواند اساتید هستند که در دانشگاه‌های غربی تحصیلات تکمیلی خود را انجام داده‌اند و بنابراین به فقر و فقدان امکانات هم واقفند و هم معترض، و در نتیجه هنگام مواجهه با شکوه و شکایت دانشجویان درباره امکانات، با وی بنحو بسیار مؤثر و نافذی همدردی می‌کنند. و گاه آنها خود از کاستی‌های شدید شکایت می‌کنند و دانشجویان را بطور ضمنی معترض و هموار شاک می‌آورند.

اصل یازدهم: امکانات مالی عمومی را به لحاظ ساختاری عادلانه توزیع کنیم. این اصل ظاهراً دلالت مهمی ندارد! لیکن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. و من چاره‌ای نمی‌بینم الا اینکه به اختصار هرچه تمام‌تر درون آن را قدری مورد کاوش قرار دهیم. بنده بواسطه تجارب تحصیلی و هم شغلی ممتد به‌طور باورنکردنی‌ای متوجه شده‌ام که غربیان ایران را یکی از غنی‌ترین کشورهای جهان می‌دانند. و بحق! با این وصف، هنگام تخصیص منابع مالی، دانشگاه‌ها به‌منزله یکی از کم‌اهمیت‌ترین بخش‌های کشور محسوب می‌شود. بررسی و مقایسه آماري درصد تخصیص منابع مالی برای دانشگاه‌ها و سایر بخش‌ها در ایران و برخی از کشورهای دیگر قابل مقایسه‌ای نسبت به ایران دارند بوضوح آشکار می‌کند که ما درصدی به‌مراتب پایین‌تر از کشورهای رقیب و قابل توجه صرف دانشگاه‌هایمان می‌کنیم. هیچ اسنادی در ایران نمی‌تواند درآمد دانشگاهی‌اش را با هم‌تایان فرنگی‌اش مقایسه کند. و هیچ اسنادی در ایران نمی‌تواند با حقوق دانشگاهی‌اش از عهده مخارج یک زندگی متوسط متعادل برآید، مگر اینکه هیچ نوع هزینه مسکن نداشته باشد. و در مقایسه، برای پاره‌ای طرح‌های چشم‌نواز و پرسرودا، از قبیل همایش‌های بین‌المللی، میلیاردها حیف و میل می‌کنیم. اگر روزی مجلس شورا بتواند این بصیرت و جسارت را بخرج دهد و برخی از این قبیل ریخت و پاش‌های بی‌حاصل را مورد تحقیق و تفحص قرار دهد انوقت آشکار خواهدشد که توزیع به لحاظ ساختاری عادلانه امکانات مالی عمومی چه دلالت‌های عمیق و فراگیری دارد.

اصل دوازدهم: حرکت‌ها و تشکلهای خودجوش بومی دانشجویی را تحت هر شرایطی تحمل کنیم، و بویژه اگر با نظام ارزشی‌بینشی عمومی وطن همسویی و تلائم داشت از آن حمایت کنیم. اولو اینکه برخی سیاست‌های موجود حاکمیت را مورد انتقاد و اعتراض قراردهند.

در پایان لازم می‌دانم با تکیه بر تحلیل مفهوم دانشجویی و نیز مفهوم انگیزه‌مندی و آرمان‌طلبی، به امر بسیار خطیر و ظریفی بپردازم که اغلب مورد غفلت واقع می‌شود. این امر،

به صریح‌ترین و پیراسته‌ترین بیان، عبارت است از اینکه آرمان‌طلبی‌اخذلتخواهی دانشجویی شمشیری دولبه است و از دو سو کار می‌کند. این سخن بدین معنی است که با توجه به اینکه دانشجویان از طرفی، من حیث‌المجموع موجودی است که چندان در قالب و چهارچوب‌های حزبی و گروهی نمی‌گنجد، و از نوعی و میزانی از حریت و آزادی برخوردار است، و عموماً دارای قلبی خیرخواه و شفیق است و از بسیاری از آلودگی‌های دنیاطلبانه، آلودگی‌های منبعث از قدرت‌طلبی و جاه‌طلبی‌های سیری‌ناپذیر رجال جاافتاده و ریش‌سفیدتر، به مراتب پیراسته‌تر و رهیده‌تر است. و از طرف دیگر، با توجه به تحلیلی که از مفاهیم بهم پیوسته انگیزه‌مندی و آرمان‌طلبی دانشجویان ارائه کردیم آرمان‌طلبی، فضیلت‌خواهی و شفت‌طلبی‌های دانشجویان، عموماً فراگیر و غیرگزینشی است. به عبارت دیگر، نظر به اینکه عادلالتخواهی دانشجویان خصلت و فضیلتی عمومی است و آن را در چهارچوب آموزش‌های حزبی فرانگرفته تا در همان چهارچوب‌ها علیه حزبی و بنفع حزبی دیگر مطالبه کند حق‌طلبی‌ها و عادلالتخواهی‌های غیرتمندانه‌اش همان قدر بجوش می‌آید هنگامی که با تبهکاری‌های غارتگرانه متکثرانه دیک‌چنی‌(۴) در عراق مواجه می‌شود که با همین نوع تبهکاری‌های غارتگرانه توسط افراد ظاهرالصلاح اما بلندپایه مهین خویش مواجه می‌شود.

دانشجوی حق‌طلب انگیزه‌مند آرمان‌طلبی که با غسل تمیدهای مکرر و مکارانه کلاه سفید در رابطه با برخی معاملات سفارشی‌دوستان و نزدیکان کلاه سفید، که توسط برخی رسانه‌ها افشا شده، مواجه می‌شود و تبتانی برخی دولت‌ها با آن شرکت‌های سفارشی را علیه ملت محروم آن کشور می‌بیند، همانقدر می‌خواهد علیه آن تبهکاری‌ها بخروشد و نعره حق‌طلبانه و اعتراض سردهد که غسل تمیدها و لاپوشانی‌های برخی مسئولان بلندپایه قضایی کشور خود را نسبت به برخی از نور چشمی‌ها می‌بیند. فرایب درباری، صیانت از منازجات، پول‌شویی، و از آن هم ظالمانه‌تر تبهکاری‌هایی برای دانشجویان انگیزه‌مند آرمان‌طلب در همه جا و همواره بشدت نکوهیده و مورد اعتراض است. از دانشجوی حق‌طلب عادلالتخواه نمی‌توان انتظار داشت که در روز قدس شورمندان در راهبیمایی شرکت کند و علیه اسرائیل و حامیان اقتصادی-سیاسی فرنگی‌اش بویژه امریکا شعار دهد و این حمایت‌ها را محکوم کند لیکن هنگامی که وی جایای شرکت‌های صهیونیستی را در ایران می‌یابد علیه آن شرکت‌ها و فعالیت آنها در ایران هیچ اعتراضی نکند زیرا برخی از رجال «خودی» بنحوی با آن شرکت‌ها مرتبط هستند. نه تنها نمی‌توان انتظار داشت که اگر بواقع خواهان حضور دانشجویان باشناط انگیزه‌مند آرمان‌طلب در همه صحنه‌های حق‌طلبانه سیاسی، اقتصادی، و نظامی هستیم نمی‌توانیم در مواردی که قیام حق‌طلبانه دانشجویان متوجه افرنگیان و صهیونیسم است آن را تمجید و تحسین کنیم لیکن در مواردی که متوجه تبهکاری‌ها و خودکامگی‌های رجال 'خودی' و دوستان و بستگان این یا آن رجل بلندپایه می‌شود دانشجوی حق‌طلب آرمان‌طلب را به قعود فراخوانیم و بوی نصیحت کنیم که وظیفه اصلی دانشجوی درس-خواندن است و به علاوه نگران نباشید که سازمان‌ها و نهادهای ذریبط مملکتی بیدار و هشیارند!

همانطور که در تشریح و تحلیل اصل هفتم به تصریح گفتیم نظام ارزشی‌بینشی عمومی جامعه را باید مبنا و چهارچوب تعامل با دانشجویان قرار دهیم تا دانشجویان تکلیف خود را بدانند و به تعبیری قواعد بازی آرمان‌طلبی‌اخذلتخواهی در جامعه خود را بشناسند بطوری که هم رفتار خود را روی‌هم‌رفته با آن الگوها و موازین تنظیم کنند و هم از سایر تشکلهای احزاب، و رجال سیاسی خواهان رعایت و حرمت آنها باشند. چنانچه بخواهیم غیر از این عمل کنیم، یعنی چنانچه بخواهیم یک نظام ارزشی‌بینشی را اعلام کنیم و سپس مطابق امیال و هوسات خود و اغوان و انصار خود، آن ارزشها و موازین را جرح و تعدیل و یا در مواردی حتی تعطیل و تعلیق کنیم باید بنحو گریزناپذیری منتظر عواقب بسیار ویرانگر محتوم آن باشیم. و بزرگترین و ویرانگرترین این عواقب عبارتست از

فصل سوم از دفاع مقدس تا سوم تیر

سوزاندن و برپادادن بی‌شمع‌ترین و بی‌شائبه‌ترین حقلی‌ها و آرمان‌طلبی‌های یک جامعه: حقلی‌ها و آرمان‌طلبی‌های دانشجویی. و اما چرا؟ زیرا دانشجو می‌بیند که حاصل جمع معنی و مدلول عملی حاکمان اینست که تبهکاری، چپاول، رانت‌خواری، حیف‌ومیل اموال عمومی، دروغ و مکر و فریب بیرون مرزها مذموم و منفور و محکوم است و حال آنکه در داخل مرزها، آنهم اگر توسط بستگان و وابستگان صورت گیرد، روی هم‌رفته قابل تحمل و در مواردی حتی مقبول است، و در هر حال «بهتر است زیاد حساسیت نشان ندهیم زیرا رشد و توسعه و سازندگی بنحوی ملازم مقداری فقر و محرومیت و تبعیض است و بعلاوه، سیاستمداری و مملکت‌داری ایجاب می‌کند یک سیاستمدار با کیاست همواره نسبت به خلاف‌کاری‌های برخی از رجال قدرتمند و ثروتمند مسامحه و اغماض بخرج دهد.» دانشجو می‌بیند این شیوه سخن و سیاستمداری یادآور رفتار برخی از رجال سیاسی دنیابریست صدر اسلام است که صدها بار شنیده و خوانده است که آنها ملعون و منفونند، آنهایی که «حیبت اعمالهم و فی النار هم خالدون»

از اینجا و از این هنگام است که دانشجو، با دلی مجروح و خسته و نومید، از صحنه‌های آرمان‌طلبی‌های حقلی‌ها بسرعت عقب‌نشینی می‌کند. اما کجا می‌رود؟ یا به رنگ و رقص و بنگ پناه می‌برد؛ و یا همان رجال سیاستمدار مملکت‌دار با کیاست را الگو و اسوه عملی زندگی خود قرار می‌دهد و از آنها یاد می‌گیرد چگونه باید با دنیا و خلق دنیا کنار آمد و هم دنیا را داشت و هم (!) آخرت را؛ و یا عزم مکاتب و آیین‌هایی می‌کند که انتظار دارد دل او را قرار و سامان دهند، او را آرامش بخشند و سعادت‌مند کنند. و مگر نمی‌بینید؟؟؟

اینک شاید این سؤال برای برخی مطرح شود که آخر چرا دانشجو وقتی چنان می‌بیند و تجربه می‌کند، چنین می‌کند؟ پاسخ، خیلی ساده، اینست که وی بیش و پیش از هر چیز انسان است. و این «انسان است»، یعنی او را نمی‌توان همچون رایانه‌ای برنامه‌ریزی‌اش کرد. یعنی او را نمی‌توان همچون برخی از عالم وحوش مورد آموزش‌های خاص مطلوب خود قرار داد.

اینک اگر دل دردمندی داریم و از حق‌کشی‌ها و زر و زور و تزویزهای این دنیا و اهلس بیزاریم و به فغان آمده‌ایم، بپاییم دانشجو را، به معنای ژرفی که در بالا به اختصار تمام گفته شد، انسان بدانیم و آرمان‌طلبی‌های حقلی‌ها را اصالتاً و بنیاداً پاس بداریم. زیرا در این روزگار شاید بیش از هر زمانه و زمینه دیگری، وطن ما ایران، انقلاب اسلامی ایران، و آرمان‌ها و فضیلت‌ها و مکارم بنیانی فرهنگ موروثی اهل بیته ما بشدت و بطرز گریزناپذیر و جایگزین‌ناپذیری نیازمند آرمان‌طلبی‌های حقلی‌ها باشد.

و سخن آخرم با حضرت حق! بار خدایا، تفضل فرما و این مرقومه را زاد آخرتم قرار ده!

(۱) این مقاله متن مدون و منقح سخنرانی است که به‌مناسبت روز دانشجو (۱۶ آذر) به دعوت بسیج دانشجویی دانشکده فنی دانشگاه آزاد اسلامی کرج در آذر ماه سال ۱۳۸۲ ایراد شده است.

(۲) مقصود از وضع و طرح واژه ترکیبی آرمان‌طلبی/عدالتخواهی در اینجا این نیست که آنها مترادف هستند، که روشن است عدالتخواهی گونه‌ای یا زیرمجموعه‌ای از آرمان‌طلبی است، بلکه، از آن جهت که برای عدالت، در قفسای آموزش‌های امامان ایمان و هدایت، مقام محوری یا عمودخیمه‌ای در مقایسه با سایر آرمان‌ها — همچون آزادی و تساوی — قابل هستم آن دو را ترکیب کردم تا آن مقام را به نحوی بیان کرده باشم

(۳) اینکه فضاسازی و بسیج منحصر به فرد ملی و همگانی برای ورود به دانشگاه چه میزان به صلحت و منفعت ملی و فرهنگی ما می‌باشد بحثی بسیار بنیانی است که به ارزیابی جامع و تفصیلی جایگاه و نقش دانشگاه در جامعه ما نیاز دارد، ارزیابی‌ای که به نوبه خود پژوهش‌های مستقل دیگری را طلب می‌کند.

(۴) معاون جورج بوش، رئیس‌جمهور آمریکا

## سوم تیر و انقلاب فرهنگی دوم

■ مجید بذرآفکن ■

دانشگاه‌ها در ایران از سال ۱۳۱۱ که به دست رضاشاه با سلسله‌داری دانشگاه تهران آغاز به کار کرد، حلقه دیگری بود از روند غرب‌زدگی و خودباختگی و حضور استعمارزده کشورهای جهان سوم در برابر کشورهای استعمارگر و استثمارگر. در دوره‌های قبل کار تریبیت نیروهای اجرایی و فکری در مسیر اهداف غرب در وابستگی و پذیرش استیلائی نظری و عملی تمدن نواخته در دانشگاه‌های کشورهای مادر صورت می‌گرفت. تولیدات و محصولات این مهاجرت‌های علمی و سیاحتی نخبگانی بود که فقط به زبان فارسی تکلم می‌کردند، الباقی آمل‌شان رسیدن به دستاوردهای علمی و تکنولوژیکی غرب از راه طی طریق در سبیل هدایت آموزه‌های فرهنگی و سیاسی فرنگستان بود.

ایرانیان مشتاق رسیدن به دروازه‌های تمدن از عهد ناصری تا دوره پهلوی دوم، مبهوت و متحیر مصنوعات فرهنگی و اروپایی، چاره را در سواد یادگرفتن و تحصیل در دانشگاه‌های غربی دیدند؛ بی‌آن که به این نکته توجه کنند که علم بخشی از فرهنگ است که وظیفه‌اش شناسایی نیازها و ظرفیت‌های انسانی، جغرافیایی، طبیعی و تاریخی یک جامعه انسانی است تا بر اساس آن به یاری هدف‌گذاری برای آرمان‌ها و آرزوهای قوم و طایفه و ملت و جمعیت راهی باز کند. به تبع نهاد علمی نیز وظیفه این تولید نرم‌افزار را برای حل مشکلات و مسائل همان تمدن و فرهنگ برعهده دارد. یکی از مصائب دیرپای ایرانی وحشت دانسته و نادانسته‌ای است که از غربی‌ها در فرهنگش نهادینه شد؛ وحشتی که در عبارت «ایرانی نمی‌تواند» بازتاب یافته‌است و به یک خودکم‌بینی فرهنگی تبدیل شده است. دانشگاه سازمان تولیدکننده علم نیز در همین راستا، در ایران کشت نهالی وارداتی و مصنوعی بود. عناوین و سرفصل‌های درسی و اساتید و شیوه‌های آموزش همه کپی و گرت‌برداری صرف

از دانشگاه‌های اروپا بود؛ مسیری که در سال‌های ۱۳۱۱ تا ۱۳۵۷ حرکتی شتابنده به سمت هر چه بیشتر عمیق‌تر کردن آموزه‌های مختلف نظام آموزش و اخلاق و اقتصاد و سیاست غرب از مسیر دانشگاه‌ها و بعد مدارس کشور بود. آن چه در دوره فعالیت نهاد علمی دانشگاهی کشور باید مدنظر داشت این است که علم و رشته‌های تحصیلی مزبور همگی ساخته و پرداخته برای حل و رفع نیازهایی مبتنی بر یک انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی خاص ساخته شده‌اند. انقلاب اسلامی به رهبری منادی راهی بشریت در پی احیای اسلام اصیل در قرن بیستم تلاش جدیدی برای تمدن‌سازی جدیدی است که تاکنون نیز ادامه دارد. این حرکت و نهضت انسانی و معرفتی اهداف و آرمان‌های جدیدی چون استقلال توحیدی و باورهای معادگرایانه را منع ارزش‌زایی و مطلوب‌انگاری معرفی کرد. تمسک و تنسک بی‌شائبه رهبران و انقلابیون به معارف اسلامی آنها را با علم اجمالی نسبت به روند غربی‌ساز و شرقی‌ساز دانشگاه‌ها مردد و مأیوس کرد تا جایی که ترس اصلی خود را بعد از استقرار نه از جنگ بلکه از دانشگاه غرب‌زده و شرق‌زده عنوان می‌کردند. (بیانی از حضرت امام خمینی) دغدغه و انتظار به جای آنها از خدمت‌رسانی صددرصد دانشگاه‌ها به کشور استثمارزده و استعمارزده و بعد بازکردن و هموار کردن راه‌های مقابله کشورهای استثمارگر و استعمارگر بوده و هست. حاکمیت گفتمان مارکسیستی و انتقادی چپ در دانشگاه‌های کشور گفتمانی غرب‌ستیز منحصر در ابعاد سیاسی و اقتصادی برای نیروهای معتقد به انقلاب در دانشگاه ایجاد کرده‌بود. علاقه‌مندان و دغدغه‌ورزان انقلاب اسلامی برای به خدمت گرفتن این سازمان و نهاد فرهنگی در راستای اهداف و ارزش‌های خود تلاش کردند تا با پاک‌سازی دانشگاه‌ها از عناصر غرب‌زده و لیبرال در سطح اساتید و

ایرانیان مشتاق رسیدن به دروازه‌های تمدن از عهد ناصری تا دوره پهلوی دوم، مبهوت و متحیر مصنوعات فرهنگی و اروپایی چاره را در سواد یادگرفتن و تحصیل در دانشگاه‌های غربی دیدند؛ بی‌آن که به این نکته توجه کنند که علم بخشی از فرهنگ است که وظیفه‌اش شناسایی نیازها و ظرفیت‌های انسانی، جغرافیایی، طبیعی و تاریخی یک جامعه انسانی است تا بر اساس آن به یاری هدف‌گذاری برای آرمان‌ها و آرزوهای قوم و طایفه و ملت و جمعیت راهی باز کند. به تبع نهاد علمی نیز وظیفه این تولید نرم‌افزار را برای حل مشکلات و مسائل همان تمدن و فرهنگ برعهده دارد

چشیش دانشجوچی

از شهری زندگی و غرب‌زدگی تا انقلاب اسلامی

۱۳۵

فصل سوم از دفاع مقدس تا سوم تیر

